

باشید! تا تو شاید حق

طیبه تتراده

این حرفش

مثل بمب در سرم صدا کرد. باورم

نمی‌شد. اگر چه این طرز حرف زدنش بی‌ارتباط با سر و وضع

ژیکول و به اصطلاح، امروزی‌اش نبود، اما همیشه او را یک آدم منطقی می‌دیدم که دنبال

حقیقت است. بلند شدم و چند قدم راه رفتم بعد نگاه تیزی به صورتش انداختم و پرسیدم «واقعاً به این حرفت اعتقاد

داری؟!» گفت: «آره دیگه مردم را به بازی گرفته‌اند! این آخوندها...» بقیه حرفش را خورد و در حالی که دستش را از زیر

چانه‌اش برمی‌داشت ادامه داد: «ولش کن بابا!» گفتم: نه «بگو، هر چه دل تنگت می‌خواهد بگو، اتفاقاً خیلی دوست دارم

حرف‌هایت را بشنوم. شاید ما هم جوابی داشته باشیم.»

به یاد حرف‌های استاد افتادم، در حالی که به طرف تخته سیاه می‌رفتم، گفتم «خوب، حالا گوش کن ببین چه می‌گویم.»

کچ سفیدی را برداشتم و درشت و خوش‌خط نوشتم «لعبت هاشم بالملک» گفتم: می‌دانی معنی آن چیست؟ گفت: یعنی:

«بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کردند.» دوباره پرسیدم «می‌دانی این حرف مربوط به چه زمانی است؟» گفت: «نمی‌دانم، حتماً

مربوط به زمان پیامبر و ائمه معصومین می‌شود» گفتم: نه اشتباه می‌کنی اتفاقاً مربوط به همین زمان می‌شود، با این تفاوت

که در قالب دیگری قرار گرفته است» نگاهش را با حالتی تردید به صورتم خیره کرد و گفت: واضح‌تر بگو، چه می‌خواهی

بگویی؟ اصلاً اول بگو ببینیم منظورت از این‌که بنی‌هاشم سلطنت را به بازی گرفت چیست؟ بعد هم این حرف چه ربطی به

زمان ما دارد؟ کچ را روی لبه تخته سیاه گذاشتم همین‌طور که دو انگشت گچی‌ام را به هم می‌مالیدم به طرفش رفتم و روی

صندلی، روبه‌رویش نشستم. با لحن ملایمی گفتم، ببین دوست عزیز، این حرف، اشاره به جریان تاریخی است و مربوط به

زمان معاویه و یزید است. زمانی که یزید در حالتی که مست بود بالاخره آنچه را نسبت به خاندان پیامبر در دل داشت به زبان

آورد و گفت: «لعبت هشام بالملک یعنی بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند. فلاخبر جاء ولا وحی نزل. وگرنه نه وحی نازل شده

بود و نه خبری از آسمان آمده بود.» از دیدگاه بنی‌امیه رقیبان ایشان سلطنت را ربوده و بنی‌امیه را از میدان به در کرده بودند.

قبل از آن‌که نگاه پرسشگرش را از روی صورتم بردارد ادامه دادم و اما رمز این‌که این حرف‌ها چه ارتباطی با این زمان

دارد... یک سؤال می‌کنم. گفت: «بگو» پرسیدم: در این‌که به خدا و قرآن پیامبر اعتقاد داری شکی ندارم اما آیا اعتقاد داری به

این‌که بسیاری از علومی که اکنون کشف شده ۱۴۰۰ سال پیش در کتاب مقدس پیامبرمان آمده است، در حالی که دانشمندان

امروز برخی از ابعاد آن را کشف کرده‌اند! گفت: «بله». ادامه دادم. «اما زمانی بت‌پرستان، منافقان - کافرانی بودند که دعوت

پیامبر را رد کردند و منکر این قضیه شدند و گفتند این کتابی که پیامبر آورده است، کتاب شعر است و چیزی جز کلمات زیبا و

هماهنگ نیست و امروز هم همین حرف‌ها را می‌زنند ولی با الفاظ و واژه‌ها و تعبیرهای متفاوت و تازه. دیروز می‌گفتند: قرآن

شعر است. امروز می‌گویند تاریخ مصرف احکام اسلامی گذشته و با این الفاظ و کلمات، منزلت قرآن را پایین می‌آورند.

دیروز می‌گفتند: لعبت هاشم بالملک... امروز می‌گویند: «آخوندها مردم را به بازی گرفته‌اند!» خلاصه دوست عزیز، کمی،

حداقل کمی منطقی فکر کن. سعی کن سوار موج نشوی و احساسات شما بر منطق و عقل‌تان غلبه نکنند. سعی کن کمی بینش

خود را نسبت به مسائل عوض کنی. به قول استاد: «کسی که گفت کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» بدون دلیل این سخن را

نگفت، حق و باطل همیشه هست. یزید و معاویه هم همیشه هستند.» از جایش بلند شد. کیف چرمی و قهوه‌ای رنگش را برداشت

در حالی که به طرف در کلاس می‌رفت جواب داد: شاید هم حق با تو باشد.